

دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۲۲، پیاپی ۱۰۷،
پاییز و زمستان ۱۳۹۷ / صفحات ۱۰۴-۸۵

جستاری در نظریه تاریخ تحلیلی رایین جرج کالینگوود^۱

فرشاد عسگری کیا^۲
سید سعید سیداحمدی زاویه^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۹

چکیده

تاریخ تحلیلی از انواع دانش تاریخ است. یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان تاریخ که بر رویکرد تاریخ تحلیلی متمرکز بوده، رایین جرج کالینگوود، فیلسوف و مورخ سرشناس بریتانیایی و از اصحاب فلسفه تحلیلی است. در این مقاله سعی شده است آراء نظریه‌پردازان مهم تاریخ تحلیلی مورد طرح و نقد قرار گیرد تا زمینه لازم برای ورود به نظریه تاریخ تحلیلی کالینگوود فراهم شود. این مقاله در پی بررسی و پاسخ به این پرسش بوده است که نظریه تاریخ تحلیلی کالینگوود تا چه حد برای تدوین تاریخ وقایع و رخدادهای گذشته کارآمد است و ارکان این نظریه کدامند. نتیجه‌گیری حاصل از این جستار نشان می‌دهد که نظریه تاریخ تحلیلی کالینگوود به منظور تدوین تاریخ، همچنان معاصریت دارد و دارای ارکان و مؤلفه‌های روشن و قابل فهمی است که امکان به کارگیری آن در تدوین

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.22897.1285

۲. دانشجوی دکترای پژوهش هنر، دانشگاه هنر، تهران (نویسنده مسئول) ایمیل: asgarikia@soore.ac.ir

۳. دانشیار، دانشگاه هنر، تهران. ایمیل: szavieh@art.ac.ir

تاریخ تحلیلی و نقد هر نوع تاریخ دیگر فراهم است. به علاوه در ارزیابی تمام ویژگی‌ها و جزئیات این نظریه، نقاط ضعف و کور آن ناچیزند اما از نقاط قوت کافی برخوردار است که البته در پرتو «کنش‌گری دوباره»، تمسک به تخیل سازنده، پرهیز از پیشداوری، رعایت اصل بی‌طرفی و تلاش و مجاهدت مورخ تحلیل‌گر، محقق می‌شود و همین نقاط قوت بوده است که الهام‌بخش برخی از نظریه‌پردازان و محققان پس از کالینگوود شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ تحلیلی، کالینگوود، مورخ تحلیل‌گر، افعال انسانی،

ذهن.

۱. مقدمه

تاریخ تحلیلی، نوعی از دانش تاریخ است که به عقیده مورخان و فیلسوفان علم تاریخ، عامل «ذهن» نقش اصلی را در آن ایفا می‌نماید. منظور از عامل ذهن، وجود اعتقادات پیشین، فرهنگ خاص اقتباس شده از جامعه، معرفت‌های پیشینی، نظریه‌های تاریخی، فلسفه‌های هستی‌شناسانه یا فلسفه‌های انسان‌شناسانه، اعتقادات مذهبی یا ملی و هر عامل فکری و ذهنی دیگری است که مورخ هنگام تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری با مجموعه‌ای از این قبیل اندوخته‌ها دست‌به‌کار شده است؛ البته به نظر فیلسوفان علم تاریخ، مورخان از این قبیل افکار و عقاید و اندوخته‌های فکری و فرهنگی آگاه باشند یا نباشند، عامل ذهن در مراحل مختلف تاریخ‌نویسی آنان دخالت دارد. یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان تاریخ که متمرکز بر رویکرد تاریخ تحلیلی بوده، رابین جرج کالینگوود، فیلسوف و مورخ سرشناس بریتانیایی و از اصحاب «فلسفه تحلیلی»^۱ است که آراء روشن و درخشانی از وی درباره تاریخ موجود است. دو کتاب مهم اصول تاریخ (The Principles of Art- 1938) و مفهوم کلی تاریخ (The Idea of History-1946) و مقالات متعددی از وی در موضوع تاریخ به‌جای مانده است که در همه آنها جهدی دقیق و جدی بلیغ به کار برده است تا نظریه تاریخ تحلیلی‌اش را تبیین کند. در این مقاله سعی خواهد شد به آراء صاحب‌نظران مهم تاریخ تحلیلی از هگل و کنت و کروچه تا اکشات و باترفیلد با ایجاز و اختصار اشاره شود. در این مسیر رویکردهای آرمان‌گرایانه و اثبات‌گرایانه و در تبیین تاریخ نیز توضیحات قاعده‌مند، روایی و منطقی و عقلانی مطرح می‌شوند. این بخش از مقاله در حکم پیشینه پژوهشی تاریخ تحلیلی واقع می‌شود تا آمادگی لازم برای ورود به بحث اصلی مقاله که طرح دیدگاه تاریخ تحلیلی کالینگوود است فراهم شود. در واکاوی نظریه تاریخ تحلیلی کالینگوود ارکان نظریه تشریح و توضیح داده

خواهد شد. در بخش نتیجه‌گیری، اهمیت، اعتبار و معاصریت نظریه تاریخ تحلیلی کالینگوود با اشاره به مؤلفه‌ها و ارکان این نظریه و پاسخ به سؤالات این جستار تشریح و تبیین می‌شوند.

۲. پیشینه تاریخی موضوع «تاریخ تحلیلی»

«تاریخ تحلیلی» از انواع دانش تاریخ است. تاریخ اندیشیده^۲ هگل و تاریخ مبتنی بر ذهن^۳ شلینگ، در آثار سایر مورخان یا فیلسوفان علم تاریخ با عنوان «تاریخ تحلیلی» مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از زمان ولتر به بعد گسترده‌ترین نوع تاریخ‌نویسی مورخان اروپا، تاریخ‌نویسی تحلیلی بوده است و تمام مورخان و فیلسوفان علم تاریخ در قرن بیستم، تاریخ‌نویسی را منحصر در تاریخ تحلیلی می‌دانند و بیشترین کتاب‌ها و مقالات مربوط به «فلسفه نقادی تاریخ» (Critical Philosophy of History) به نقد و بررسی و تفسیر انواع دانش تاریخ در نوع تاریخ تحلیلی پرداخته‌اند.

هنگامی که تاریخ تحلیلی با افزایش تعداد مورخان افزایش یابد و هیچ ملاکی هم برای نقد و بررسی آن وجود نداشته باشد، نتیجه حتمی آن پیدایش «نسبیت» در اعتبار تاریخ تحلیلی است؛ یعنی ارزش معرفتی تاریخ تحلیلی، نسبی و تابع شرایط فرهنگی و اجتماعی مورخان است و با تغییر آن تغییر می‌یابد. از این رو ممکن است برخی بر این عقیده باشند که تاریخ تحلیلی فایده‌عام ندارد و بیشترین بهره‌برداری از تاریخ تحلیلی را افراد، گروه‌ها و طبقاتی در طول زمان برده‌اند که با روایت و قرائت خاص خویش و در مسیر اهداف و منافع مشخص، قصد سوءاستفاده از تاریخ و سعی در فریب عامه داشته‌اند. اگر کسی توانسته باشد با تشریح و تبیین یک رویکرد پذیرفتنی روا و پایا از تاریخ تحلیلی نه تنها رفع اتهام کند، بلکه بر ارزش و اعتبار آن بیفزاید و صحه بگذارد، آن شخص کالینگوود است.

فلسفه تاریخ در قرن هجدهم میلادی توسط ولتر وضع شد. مراد وی از این اصطلاح چیزی بیش از تاریخ انتقادی یا علمی نبود. یعنی نوعی از تفکر تاریخی که در آن مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتب کهن می‌یابد، خود به بازسازی آنچه واقع شده می‌پردازد. این نام توسط هگل و نویسندگانی دیگر در پایان قرن هجدهم به کار رفت ولی آنها معنای کاملاً متفاوتی از این اصطلاح اراده کردند و آن را به معنای تاریخ کلی یا جهانی به کار بردند. کاربرد دیگری از این اصطلاح را در نوشته‌های برخی از اثبات‌گرایان قرن نوزدهم می‌یابیم. آگوست کنت و پیروانش براساس رویکرد اثبات‌گرایی‌شان امیدوار بودند که تاریخ را به مقام علم ارتقاء دهند. آنها معتقد بودند این ارتقاء مقام در صورتی امکان‌پذیر می‌گردد که تاریخ‌نویسان توجه خود را از حقایق منفرد و مجزا به اصولی که این حقایق نشان می‌دادند، معطوف کنند. یعنی از جمع‌آوری حقایق

دست می کشیدند و به تدوین دروس آموزنده یا قوانین تاریخ می پرداختند. کنت اعتقاد داشت اگر این کار انجام می شد تاریخ به پایه علمی ارتقاء می یافت و با علم جامعه شناسی کاملاً شباهت پیدا می کرد. آیزایا برلین در تعریف و تأیید دیدگاه اثبات گرایی اگوست کنت نوشته است که «او سهم بزرگی را در تفکر تاریخی ایفا کرده است زیرا معتقد بود که ضوابط تبیین علمی یعنی طبیعت-گرایی را می توان در همه زمینه ها اعمال کرد و دلیلی نمی دید که این ضوابط را همچنان که در مورد روابط بین اشیاء اعمال می شود در مورد روابط بین انسان ها نتوان اعمال کرد» (برلین، ۱۳۶۸: ۱۳۴) (والش، ۱۳۶۳: ۲۸).

از سوی دیگر اساس تفکر واضعان دیدگاه آرمان گرایی تاریخ بر متمایز دانستن دو حوزه قلمرو تاریخ و علوم طبیعی مبتنی بود. استدلال اساسی آنان چنین بود: «از آنجا که موضوع مطالعه دانشمند علوم طبیعی دنیای مادی است و موضوع مطالعه مورخ، علوم انسانی است، پس این دو، نه از جهت موضوع که از جهت منطقی پژوهش نیز با یکدیگر متمایز و مرزبندی مشخصی دارند...» (ادواردز، ۱۳۷۵: ۳۵). فیلسوفان تاریخ از اواسط قرن نوزدهم در آلمان با رد فرضیه اثبات گرایی به وضع دیدگاه آرمان گرایی برآمدند تا بتوانند راه جدیدی در تبیین وقایع تاریخی بکشایند. اگر از دیدگاه آرمان گرایی تاریخ سخن به میان آید، نمی توان کروچه و جمله مشهور او را نادیده گرفت:

«هر تاریخ راستین، تاریخ معاصر است... تاریخ راستین تاریخی است که مورخ مانند ادوار زندگی خودش در آن به سر برده و آن را در روح خود احساس کرده باشد و تعیین آنچه به وقوع پیوسته و تعبیر و داوری درباره آن امور، همه جزئی از عمل بازآفرینی گذشته به یاری نیروی تخیل است. اگر این عمل صورت نگیرد تاریخ چیزی نخواهد بود جز وقایع نگاری یعنی تاریخ مرده که به جای اینکه در فکر و ذهن مورخ تعقل شود صرفاً روی کاغذ آمده است. این قبیل تاریخ ها صرفاً انباری است که مواد و اطلاعات لازم در آنها انباشته می شود و باید همچنان در آنجا خاک بخورد تا روزی سرانجام مورخی راستین پیدا شود و بازاندیشی کند و در بخشی از آن روح بدمد» (Croce, 1994).

کروچه از طریق پیوند دادن فلسفه و تاریخ به یکدیگر و تعریف کار مورخ به شیوه ای همواره ذهنی و حذف احساسات از دایره پژوهش تاریخی، نظریه ای به مراتب برتر از نظریات متفکران آلمانی سلف و معاصرش ارائه داد. (Warrington, 2014: 34-40) اما مهم تر از این، آن است که این نظر در همسویی قابل توجهی با آراء کالینگوود قرار می گیرد و گویی کالینگوود و کروچه در ارزش گذاری به ذهن و فکر مورخ به جلد هم داستانند. تأکید این دو بر ارزش ذهن مورخ تا آنجا

پیش می‌رود که تاریخ فاقد این وجه را تاریخ نمی‌دانند. به نظر می‌رسد همین‌جا باید تمایز بین تعریف این دو از مورخ و سایر تعاریف را در قالب دو مفهوم در نظر گرفت: یکی «مورخ» در معنای عام و تثبیت‌شده پیشین که گردآورنده و چینش‌گر اطلاعات از رویدادها و وقایع است و دیگری «تحلیل‌گر» که داده‌ها (Data) را صرفاً دسته‌بندی نمی‌کند تا اطلاعات (Information) دربارهٔ رویداد فراهم شود، بلکه او به رویدادها و عاملان تاریخ می‌اندیشد تا اهداف، نیات و نتایج اعمال بشری را در طول «تاریخ» شناسایی کند تا معرفت و شناخت (Knowledge) حاصل شود.

یکی دیگر از طرفداران نگاه آرمان‌گرا به تاریخ، ویلهلم دیلتای است که تقریباً معاصر با کروچه می‌زیست. تعریف او از تاریخ در مجموعه نظریه‌پردازان تاریخ زرین کوب (۱۳۶۲: ۱۲۵) آمده است: «دنیای تاریخ برخلاف دنیای طبیعت خاموش و بی‌زبان نیست. با ما حرف می‌زند و به ما جواب می‌دهد... از آنجا که ما با رویدادهای گذشته نزیسته‌ایم جهان این رویدادها همواره برای ما جهانی بیگانه و دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند. بنابراین تنها راه ممکن برای فهمیدن گذشته، کوشش در جهت باززیستن آن از راه قرار دادن خویش به جای انسان‌های گذشته است». چنان‌که برمی‌آید دیلتای تلاش کرد با متحد کردن تاریخ و روانشناسیِ روش «درون‌فهمی» را پیش روی مورخان قرار دهد. اینکه زیستن به جای انسان‌های گذشته تا چه حد ممکن است، موضوعی است که آرمان‌گرایان تاریخ تحلیلی با همان نگاه آرمانی به مورخ در مقام تحلیل‌گر در پی اقامهٔ آن برآمده‌اند. سه دیدگاه اساسی در تبیین تاریخ و روش دستیابی به تاریخ رویدادها وجود دارد:

الف) توضیح قاعده‌مند (Law Explanation) پوپر و همپل

ب) توضیح روایی (Narrative Explanation) اکشات و باترفیلد

ج) توضیح منطقی یا عقلانی (Rational Explanation) از کالینگوود

پوپر با ردّ و ابطال هرگونه نظریه دال بر این که در خصوص روند کلی جامعه بشری می‌توان پیش‌بینی‌های کلان‌مقیاس و بلند مدت صورت داد به توضیح فرضیهٔ معروف ابطال‌پذیری پرداخت. به تصریح پوپر: «نه دربارهٔ روند حرکت و تحول جامعه و نه دربارهٔ جریان تاریخ به‌هیچ‌وجه نمی‌توان دست به تعمیم‌های کلی یا غیرقابل پیش‌بینی زد... حدس‌های ما متناسب با معرفت کنونی ما مطرح می‌شود و ممکن است نادرست باشد اما این به آن معنا نیست که حقیقت نسبی است... هیچ معیاری برای حقیقت وجود ندارد... اما می‌توان از خطا پرهیز کرد با رشد رویکرد حذف‌نقادانه خطاها...» (پوپر، ۱۳۹۲). همپل فیلسوف علم اهل آمریکا در سال ۱۹۴۲ با انتشار مقاله‌ای با نام «نقش قانون‌های کلی در تاریخ» چنین استدلال کرد که هرگونه تبیین در تاریخ همانند علوم طبیعی متکی بر قوانین عام است. همپل درست در مقابل نظریهٔ کالینگوود اعلام کرد که «مورخان، وقایع بشری

را به همان شیوه تبیین می‌کنند که علمای طبیعی رویدادهای جهان طبیعی را، یعنی تبیین رویدادهای تاریخی نیز از همان الگوی قیاسی تبعیت می‌کند و میان تاریخ و علوم انسانی به‌طور کلی با علوم طبیعی از حیث روش تفاوت اساسی وجود ندارد» (همپل، ۱۳۶۹، ۶۳). این استدلال همپل و یکسان‌انگاری رویدادهای تاریخی و طبیعی تا جایی که همپل به تبعیت رویدادهای تاریخی از الگوهای قیاسی قائل می‌شود، به‌سختی قابل پذیرش است.

ممکن است به فرازهایی از دیدگاه تاریخ تحلیلی کالینگوود نقدهایی وارد باشد که بر مبنای منطق خود او در مورد تغییر نگاه بشر در طول زمان، وارد هست اما اگرچه رویدادهای تاریخی معلول عواملند، در شکل علیت با رویدادهای طبیعی جمع‌ناپذیرند و دلایل آن در سطور پیشین آمد. اگرچه تاریخ تحلیلی نوعی از دانش تاریخ است که به عقیده مورخان و فیلسوفان علم تاریخ، عامل «ذهن» نقش اصلی را در آن ایفا می‌نماید اما آنچه در تاریخ تحلیلی مدنظر کالینگوود مورد توجه قرار می‌گیرد اهمیت بیش‌ازپیش ذهن و اقتدار سوژه یا همان فاعل شناسا است. در عین حال کالینگوود می‌کوشد تا با تلاشی هرچه تمام‌تر مورخ مدنظر خویش را از گرفتارشدن در ورطه خودرأیی و اظهارات بدون سند و مدرک برحذر دارد.

ضروری است پیش از تشریح و توضیح آراء کالینگوود، به نظریه اکشات و باترفیلد در باب تبیین روایی تاریخ نیز توجه شود. سه ویژگی مهم در این روش توسط نظریه‌پردازان آن مطرح شده است: الف: روایت جزئیات: اکشات معتقد است تاریخ روایتی زنجیره‌ای از رویدادهاست. به همین دلیل در تاریخ برای شناخت ماهیت یک رویداد باید به شناخت جزئیات رویدادهای مهم ماقبل آن اهتمام ورزید. به همین جهت «روش مورخ هیچ‌گاه تفسیر یا تبیین از طریق تعمیم نیست. بلکه همواره از طریق بیان جزئیات بیشتر و کامل‌تر درصد فهم ماهیت رویدادهای تاریخی است. به این ترتیب آرمان تبیین نزد مورخ آن است که هیچ‌خلأ و افتادگی در آن نباشد» (گلکه، ۱۳۷۹: ۳۰). به‌وضوح این دیدگاه با نظریه تعمیم‌پذیری یکسان رویدادهای طبیعی و تاریخی همپل در تعارض است و از جنبه تلاش مورخ در دستیابی به جزئیات هرچه بیشتر با آراء کالینگوود قرابت دارد.

ب: توجه به به‌هم‌پیوستگی (Coherence) رویدادها: وظیفه مورخ در تبیین یک واقعه تاریخی تنها منحصر به شناخت جزئیات رویدادهای ماقبل واقعه نیست بلکه او می‌بایست تلاش کند تا ارتباط ذاتی رویدادها را نیز ادراک کند. کار مورخ از این جنبه شبیه کار داستان‌نویس یا نمایشنامه‌نویس است. «درست همان‌طور که یک داستان یا نمایشنامه خوب به ظاهر از یک سلسله وقایع جدا از یکدیگر تشکیل نمی‌گردد، یک شرح تاریخی خوب دارای نوعی وحدت داستان یا موضوع می‌باشد و وقتی این‌گونه وحدت را نیابیم احساس عدم رضایت می‌کنیم و چنین می‌-

پنداریم حقایقی را که به بررسی آنها مبادرت کرده‌ایم، آن‌طور که باید درک نموده‌ایم» (والش، ۱۳۶۳: ۳۸). این دیدگاه به دلیل نظام و زنجیره علت و معلول در بستر پیوسته زمان معقول و موجه به نظر می‌رسد و در تاریخ تحلیلی مؤثر واقع می‌شود زیرا بر این اساس هیچ رویدادی بی‌سبب رخ نمی‌دهد و بی‌تأثیر بر رویدادهای دیگر نیست. پس تحلیل‌گر تاریخ در مواجهه با هر رویداد به چرایی آن می‌پردازد و در گام بعد تأثیر رویداد و کنشگری آن در رخداد‌های دیگر را بررسی می‌کند.

ج: توجه به رویدادها در متن جریان تاریخی. با توجه به اصل به‌هم‌پیوستگی رویدادهای تاریخی می‌توان بر این نکته تصریح کرد که «هیچ رویدادی را نمی‌توان تبیین کرد مگر آنکه قادر باشیم جریان (Process) از حوادث را که آن رویداد خاص در متن و زمینه (Context) آن شکل گرفته، بشناسیم» (راین، ۱۳۶۷: ۱۸۲). زیرا غالباً حوادث بعدی از حوادث قبلی منشأ می‌گیرند و هر حادثه‌ای به حوادث بعدی منتهی می‌شود. و لذا رشته‌ای علی و معلولی را تشکیل می‌دهند اما این رشته با بقیه رشته‌ها فرق دارد. فرقی در این است که «حوادث در آن با هم ربطی مفهومی دارند، یعنی منطقاً به هم وابسته‌اند» (کار، ۱۳۷۸، ۱۳۰). تقدم و تأخر علل هسته مرکزی هر استدلال تاریخی است... «تاریخ یک جریان است و شما نمی‌توانید یک تکه از آن را بگیرید و جداگانه مطالعه کنید» (باربور، ۱۳۶۲: ۲۳۹). از نظر اکشات و باترفیلد، همچنان توجه به روابط علت و معلولی مهم‌ترین مسئله در تدوین تاریخ تحلیلی از منظر ایشان است و در تقویت استدلال خویش در باب اهمیت آن علاوه بر علت و معلول به ارتباط معنا‌دار زوج‌های مرتبط علت و معلول در بستر یک جریان تاریخی اشاره می‌کنند. شاید بتوان گفت رویکرد روایی به تبیین تاریخ با ارکان و اجزایی که توضیح مستقل و ویژه خویش را دارند، از روایی قابل‌اعتنایی همان‌گونه که تاریخ تحلیلی کالینگوود دارای آن است، برخوردار باشد.

۳. تاریخ تحلیلی از منظر کالینگوود

کالینگوود - که باید او را یکی از شارحان طراز اول روش تاریخ و تاریخ تحلیلی در دستیابی به معرفت و دانش دانست - را جزء فیلسوفان آرمان‌گرای تاریخ به حساب می‌آورند که دیدگاه‌های آن‌ها در مقابل دیدگاه‌های فیلسوفان اثبات‌گرای تاریخ قرار می‌گیرد. در واقع اثبات‌گرایان مدعی‌اند که روش معرفت تاریخی، همانند روش‌های پزشکی، علوم مهندسی و کاربردی به قدر کفایت علمی محسوب نمی‌شود. بنابراین نقدی هم به معنای نقد علمی بر روش مورخان نمی‌توان وارد کرد. موضوع اندیشه تاریخی از زمان هرودوت تا کنون افعال آدمیان در گذشته است. اما چرا چنین است؟ چرا مورخان تنها افعال انسانی را شایسته موضوعیت در معرفت تاریخی می‌پندارند؟ چرا

پدیدارهای عظیمی چون زلزله، سیل یا توفان امور تاریخی به‌شمار نمی‌روند؟ کالینگوود در پاسخ به ماهیت کلی افعال انسانی اشاره می‌کند زیرا در این افعال می‌توان دو جنبهٔ درونی و بیرونی را از هم تمییز داد. جنبهٔ بیرونی همان بخش مشاهده‌پذیر و خارجی کنش انسانی است و جنبهٔ درونی، فکری است که در ذهن فاعل کنش وجود داشته و او را به انجام آن کنش خاص واداشته است. پس ویژگی تیت‌مندی افعال انسانی، آنها را به شایستگی لازم می‌رساند تا در مطالعه تاریخ حائز اهمیت شوند. بنابراین «به این دلیل که انسان، تنها موجودی است که می‌تواند کنش‌هایش را به تجلی افکارش بدل کند، او را تنها موضوع تاریخی می‌دانیم» (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۷۴). این دیدگاه به مناسبات دیرین فرم و محتوا در آثار هنری شباهتی قابل توجه دارد؛ گویی همان‌طور که فرم را می‌توان به منزلهٔ کالبدی برای جان محتوا در نظر گرفت، جنبهٔ بیرونی اعمال انسانی متکی و مبتنی بر اندیشه‌ای است که در ذهن عامل انسانی وجود داشته تا فعل تاریخی از وی صادر شود.

هدف تاریخ تحلیلی، دستیابی به افکار کنشگران عرصهٔ تاریخ است؛ تأملی که هدف از آن نه تنها بازسازی یک واقعه، بلکه رسیدن به فکر نهفته در پس آن است. تحقق این امر، تنها «با بازاندیشی این فکر در ذهن خود مورخ امکان‌پذیر خواهد بود» (الیاسی، ۱۳۸۸: ۴). برای مورخ حالات و احساسات افراد اثرگذار در تاریخ اهمیت ندارد بلکه اندیشه‌هایی که منتهی به اعمال شده‌اند دارای اهمیت است. «آنچه که مورخان دربارهٔ انسان‌های مورد مطالعه‌شان دقیقاً با آن سروکار دارند، حالات آنها نیست بلکه افعال آنهاست» (Collingwood, 1946: 9).

یکی از نکات مهم مدنظر کالینگوود در توجه به افعال انسانی، اشاره به تمایزی است که بین افعال تاریخی و غیرتاریخی انسان قائل می‌شود:

«رفتار انسان تا آنجا که معلول چیزی است که می‌توان طبیعت حیوانی‌اش خواند، یعنی معلول کشش‌ها و شهواتش، رفتار غیرتاریخی است. روند این قبیل فعالیت‌ها روندی طبیعی است. مثلاً مورخ تعلق خاطری ندارد به این که انسان‌ها می‌خورند و می‌خوابند و عشق می‌ورزند و از این راه‌ها، شهوات طبیعی‌شان را ارضا می‌کنند، اما به آداب و رسوم اجتماعی‌ای که به مدد فکر خود پدید می‌آورند تا چارچوبی باشد که در محدودهٔ آن این شهوات از راه‌هایی ارضا شوند که عرف و اخلاق مجاز شمرده‌اند، تعلق خاطر دارد» (Collingwood, 1946: 217).

موضوع علم تاریخ افعال انسان‌هاست که در گذشته واقع شده است اما هرچند تاریخ با افعال انسان‌ها سروکار دارد، فی‌نفسه همه اعمال را شامل نمی‌شود. «عملی انسانی دقیقاً موضوع پژوهش قرار می‌گیرد که معنا و اهمیت اجتماعی داشته باشد» (Mandelbaum, 1938: 9-14).

چنان که پیداست کالینگوود نه تنها تلاش کرده تا با تمییز قائل شدن میان ظاهر و باطن و یا بیرون و درون اعمال و رویدادها و نیز با تأکید بر ضرورت درک اندیشه نهفته در تاریخ و علوم طبیعی فرق قائل شود، بلکه بر وجود دو روش‌شناسی مستقل از هم - علت‌کاوی و معناکاوی^۲ - پافشاری کند. کالینگوود معتقد بود: «رویدادهای طبیعی را تنها از بیرون به‌عنوان اموری که ما صرفاً ناظر آن هستیم می‌توان تبیین کرد و این با آن نوع شیوه‌هایی که در نظریه اثبات‌گرایی بیان می‌شود، تناسب دارد. اما افعال انسانی رویدادهای صرف نیستند. آنها جنبه درونی یا جنبه ذهنی دارند. برای فهم آنها لازم است آن افکاری را که فاعلان در انجام آنها ابراز داشته‌اند تشخیص بدهیم و این چیزی جدا از آن رخداد نیست، بلکه خود رخداد است» (صالحی، ۱۳۸۰: ۸). شاید مفهومی که کالینگوود از به‌کارگیری واژه «تبیین» به معنای درست کلمه انتظار دارد در این تعریف آیزایا برلین (۱۳۶۸: ۱۵۱) روشن و آشکار شود: «تبیین عبارت است از کشف باطن یا پدیدار ساختن صورتی که در زیر است، وظیفه تبیین در علم یا در تاریخ کوششی است در این راه که آشفتگی - های ظاهری به عنوان انعکاسی ناتمام و ناقص از نظم کامل تمام‌عیار باطن تلقی شود تا بتوان هر چیز را در موضع خاص خود مشاهده کرد».

راه‌حل کالینگوود برای دستیابی و کشف اندیشه‌ای که در پشت هر رویداد تاریخی نهفته است فقط یک راه را ممکن می‌داند و آن اینکه مورخ، افکار فاعلان و عاملان تاریخی را در ذهن خود «بازاندیشی» و «بازآفرینی» کند. از دید او مورخ هم می‌تواند اندیشه فاعل فردی یک رویداد را و هم افکار غالب فاعلان جمعی یک واقعه را در ذهن خود چنان بازاندیشی و بازآفرینی کند که به گنه معنای آن رویداد تاریخی پی برد. کالینگوود چنین روشی را تنها برای پژوهش در حوادث و رویدادهایی که جنبه سیاسی و نظامی دارند پیشنهاد نمی‌کند بلکه معتقد است مورخ فکر و فلسفه هم می‌بایست به همین گونه عمل کند. مورخ تاریخ فکر به هنگام خواندن آثار سیاستمداران و فلاسفه باید بکوشد تا دریابد مؤلفان هنگامی که آثار خود را به نگارش درمی‌آورند، چه اندیشه‌ای در سر داشتند و به چه می‌اندیشیدند. به نظر می‌رسد همین روش کالینگوود بوده است که بعدها در آراء نظریه‌پردازان هرمنوتیک نظیر گادامر تحت عنوان هم‌افق‌شدن مفسر و متن توضیح داده شده است. گادامر فهم را واقعه‌ای می‌داند که در اثر امتزاج افق مفسر و افق متن پدید می‌آید. در نگاه گادامر، فهم پیوندی بنیادین با مفهوم افق دارد و در واقع افق در فراشد فهم، نقطه کانونی است. به عبارت دیگر مفسر همان مورخ تحلیل‌گر است.

یکی از عبارات کلیدی کالینگوود در نظریه تاریخ تحلیلی‌اش، تأکید بر مفهوم «کنش‌گری دوباره» (re-enactment) است. از نظر کالینگوود کلید کسب دانش نسبت به «کنش‌های پیشین»

«کنش‌گری دوباره» است. آنچه تفاهم بین‌الاذهانی بین مورخ و تاریخ‌ساز^۳ را از سویی و مورخ و مخاطب تاریخ را از سوی دیگر فراهم می‌کند، زبان است. نقطه محوری دیدگاه «کنش‌گری دوباره» کالینگوود آن است که زبان ذاتاً عمومی و مشترک است. مفاهیم و قواعد مشترک، سوژه مشترکی را فراهم می‌کنند که مخاطب تاریخ به آن سوژه واکنش نشان دهد و کنش‌های اشخاص دیگر را بر آن مبنا ارزیابی کند. «در کنش‌گری دوباره مورخ همان چیزی را می‌اندیشد که خود عامل تاریخی می‌اندیشد. بهترین کاری که مورخ می‌تواند انجام دهد عمل کردن دوباره به نسخه‌ای از اندیشه عامل تاریخی است» (Warrington, 2014: 36).

کالینگوود در تبیین و تشریح مفهوم کنش‌گری دوباره، به توضیح تمایزی می‌پردازد که بین فرضیه‌های نسبی و فرضیه‌های مطلق وجود دارد. برخی از فرضیه‌های مورخ ممکن است فرضیه‌های پیشین دیگری را بدیهی انگاشته باشند. به‌عنوان مثال این فرض که کسی دزد است متکی به فرض پیشین دیگری درباره معنای «دزد» است. کالینگوود این نوع فرضیه‌ها را نسبی می‌نامد.

«در طرف مقابل، فرضیه‌های مطلق بر هیچ فرض پیشینی دیگری متکی نیستند. مجموعه‌ها یا منظومه‌های این پیش‌فرض‌ها بر فعالیت‌های ما غلبه دارند. مجموعه‌ها یا منظومه‌های این پیش‌فرض‌ها اگرچه بر فعالیت‌های ما غلبه دارند اما نمی‌توانند بنیانی لزوماً بدون تغییر برای زبان و معنا ایجاد کنند، بلکه حامل تناقض‌هایی دائمی‌اند که میزان این تناقض‌ها متغیر است. اگر میزان تناقضات زیاد شود به فروپاشی ساختار می‌انجامد یا ساختار جدیدی را جایگزین ساختار قبلی می‌کند» (Collingwood, 1940: 29-33, 66-67).

برخی مفسران شباهت‌هایی بین این دیدگاه کالینگوود و دیدگاه‌های توماس کوهن یافته‌اند. توماس کوهن در کتاب معروفش با عنوان «ساختار انقلاب‌های علمی»^۴ بیان می‌کند که علم در دوره‌های فعالیت بهنجار به صورت انباشت‌مند پیشرفت می‌کند، یعنی دستاوردهای آن به‌طور کمی بر هم انباشته می‌شود، اما در جریان این پیشرفت داده‌هایی تولید می‌شود که با اصول نظری پیشین نمی‌خواند. با افزایش شمار و اهمیت این داده‌های نابهنجار، پارادایم موجود در معرض شک و نقادی قرار می‌گیرد و دوره بحرانی علم فرامی‌رسد. آنگاه که داده‌ها و گواهان، سرسخت‌ترین قضایای بنیادی رایج را نادرست جلوه می‌دهند، وضعیت بحرانی در یک یا چند رشته علمی پدید می‌آید. در نتیجه نظریه‌های نوینی ابداع و نامزد جانشینی نظریه‌های قبلی می‌شود. در این میان آن نظریه‌ای که داده‌های نوین‌سازگار را به صورت جامع‌تر ساده‌تر، زیباتر، منسجم‌تر و منطقی‌تر بیان می‌کند و با شماری از پدیده‌های محتمل چشم‌انداز نویدبخش‌تری را برای پیشرفت علم با ابعاد

نویسنده می‌گشاید، هسته مرکزی پارادایم نوینی را می‌سازد که دیر یا زود مورد پذیرش بیشتر دانشمندان قرار می‌گیرد. بدین سان دوره تازه پیشرفت علم به‌نچار آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد در اینجا نیز مانند مورد مشابه گادامر، کوهن و امدار کالینگوود است.

علاوه بر محدودیت‌های ناشی از دانش محصور در زمان و مکان هر مورخ، باید اذعان داشت که در تاریخ همچون همه امور جدی هیچ دست‌آوردی نهایی نیست. شاید بتوان گفت تاریخ یک معرفت و دانش همواره در حال تحول است و دگرگونی دائمی، ذاتی آن است. «هر نسل جدید باید تاریخ را به طریقه خودش باز بنویسد، هر مورخی که از دادن پاسخ‌های جدید به پرسش‌های قدیم خشنود نباشد، باید در خود پرسش‌ها تجدیدنظر کند. تاریخ رودخانه‌ای است که هیچ کس نمی‌تواند دوبار در آن گام نهد» (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۳۱۳).

اما اگر مورخ برای خویش شأن زایشگری ذهنی قائل باشد؛ پرسشگر باشد؛ تناقضات را نپذیرد؛ مستقل و صاحب رأی و اندیشه باشد؛ چنین مورخی اقتدار می‌یابد. این مورخی است که مطلوب نظر کالینگوود است. «مورخ [مقتدر] در جریان تألیف اثر تاریخی، خود به انتخاب، ساخت و انتقاد دست می‌زند... او به صراحت می‌داند که می‌تواند باعث و بانی نوعی انقلاب کانتی^۵ در حوزه تاریخ شود. او می‌تواند این انقلاب را با کشفیاتش انجام دهد... مورخ معیاری در اختیار دارد که اقتدار خود و شواهد خود را باید با آن بسنجد و با ارجاع به همین معیار از سوی دیگران نقد شود» (Callingwood, 1946: 236). اما معیار چیست؟ چگونه و با کدام میزان می‌توان بین روایات مختلف و در بسیاری مواقع متضاد به داوری پرداخت؟ از کجا می‌توان اطمینان حاصل کرد که تاریخ مورخ الف حاصل جیره‌خواری قدرت نبوده است و روایت مورخ ب مستقل و به دور از خواست اربابان اقتدار نگاشته شده است. پاسخ کالینگوود به این پرسش چالش‌برانگیز و مهم، ساده است: «معیار مورخ همان دقت و تأمل ذهنی اوست» (همان جا). توضیح کالینگوود می‌تواند توقع پرسشگرانه منتقدانش را درباره این معیار مبهم و غیرقابل سنجش برطرف سازد: «مورخ صرفاً ناظر و توصیف‌گر آن چه می‌بیند، نیست. مورخ دست به «خوانش» مشاهده‌های خویش می‌زند.» (Callingwood, 1938: 11) اشاره به مفهوم خوانش مجدداً شأن تحلیل‌گری مورخ را بیش‌ازپیش مطرح می‌کند.

از نظر کالینگوود تاریخ باید به اتکا و اعتبار شواهد نگاشته شود. بدون شواهد و اسناد کافی، مورخ مجاز نیست بر اساس فرضیات و حدسیاتی که واقعیات و اسناد تاریخی آنها را پشتیبانی نمی‌کنند دست به قلم برد و تاریخ بسازد. این تاریخ همچون بنایی پوشالی بدون اسکلت و پایه خواهد بود که تندباد واقعیات و گذر زمان آن را درهم خواهد شکست. «اگر واقعه‌ای در زمانی

روی داده است که اکنون اندک ارتباطی با شواهدی که باقی مانده ندارد، آن واقعه بخشی از دنیای مورخ محسوب نمی‌شود، وظیفه هیچ مورخی نیست که آن را کشف کند. ندانستن آن خلأیی در دانش هیچ مورخی محسوب نمی‌شود» (Callingswood, 1928: 215-222). در واقع کالینگوود در اینجا بر ذهن مورخ محدودیت‌هایی را قائل می‌شود تا راه بر منتقدانی ببندد که شیوه کار مورخ مورد نظر او را زیر سؤال می‌برند و به این ترتیب، مورخ خود را از اتهام به خیال‌پردازی مبرا می‌کند. از نظر او اظهار نظر مورخ باید مستند به شواهد باشد و اگر در مورد رویداد گذشته شواهدی کافی و اقناع‌کننده برای اظهار نظر وجود نداشته باشد باید مورخ از گزارش درباره آن صرف نظر کند. «گذشته فی‌نفسه کاملاً غیرقابل شناخت است؛ صرفاً گذشته‌ای که باقی مانده و تاکنون حفظ شده کاملاً قابل شناخت است» (همان). از نظر کالینگوود اگر مورخ چیزی را اظهار کند که واقعیت داشته باشد اما در بررسی و حقیقت‌یابی، مدارکی برای پشتیبانی از ادعایش ارائه نکند، آراء مخالف وی هر چند کاذب باشند مورد تأیید قرار خواهند گرفت و به عنوان تاریخ در نظر گرفته خواهند شد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که حتی اگر شواهد موجود باشند تا چه حد می‌توان به شواهد اتکا کرد. شواهد تاریخی با شواهد علمی تفاوت ماهوی دارند. اگر یک ظرف آب در کنار دریاهاى آزاد در صد درجه سانتیگراد به جوش نیاید و دلیلی بر رد جوشش آب در صد درجه باشد، می‌توان آب را مورد آزمایش قرار داد، آب‌های دیگری را دوباره آزمود و قانون علمی را یا تثبیت کرد و یا به خلاف آن رسید و قانون جدید وضع کرد.

اما شواهد تاریخی به دلیل تعلق به زمان گذشته قابل تکرار و آزمایش‌پذیری نیستند. در این صورت، شکاکیت به تاریخ آیا باید پژوهشگر را از پژوهش‌های تاریخی منصرف کند؟

«تاریخ تماماً ثمره تفسیر کم و بیش علمی و نقادانه شواهد است. در اینجا دو روزنه برای شکاکیت وجود دارد. نخست آن که می‌توان اقرار کرد که این تفسیر به اندازه‌ای که باید نه نقادانه است و نه علمی و آگاه‌ترین و محتاط‌ترین مورخان نیز ممکن است در مواجهه با شواهد دچار اشتباهات فاحشی شوند و لذا هیچ‌گاه نمی‌توان از تأویل صحیح شواهد اطمینان خاطر داشت. این امر نه علیه تاریخ به صورت اخص بلکه در مورد تمام اشکال اندیشه بشری صدق می‌کند... دوم آنکه می‌توان گفت مورخ برخلاف ریاضیدان یا فیلسوف و یا زیست‌شناس چیزی برای تفسیر دارد که بدان شاهد یا مدرک می‌گویند: اسناد، داده‌ها، سوابق یا منابع مورخ. اما چه شاهدهی برای نظریه «مُثُل» (Theory of Forms or Theory of Ideas) افلاطون وجود دارد؟ اگر به آن معتقد باشید هر چیزی شاهدهی بر این نظریه است و اگر معتقد نباشید، هر چیزی شاهدهی علیه این نظریه است» (Callingswood, 1928: 213).

مدارک تاریخی چنین هستند و بنابراین نمی‌توان از اسناد و اقوال تاریخی همان انتظاری را داشت که از مدارک علمی توقع می‌شود. بنابراین ضمن باریک‌بینی و دقت و وسواس در جستجو و تفکر درباره مدارک و شواهد تاریخی، باید واقع‌بین بود و از مقایسه روش پژوهش تاریخی با پژوهش علمی و اعمال رویکرد اثبات‌گرایانه در مورد احکام تاریخی پرهیز کرد. «اگر جریان امور به هر شکلی رخ می‌داد، منابع مان در عین گستردگی باز هم دچار نقصان بود. باید منابعی هرچه بیشتر برای مطالعه داشت اما نتایج لزوماً از قطعیت بیشتری برخوردار نخواهند بود» (Callingwood, 1928: 215-222). اظهار نظر کالینگوود درباره قطعیت دست‌نیافتنی، «اصل عدم قطعیت»^۷ (The uncertainty principle) هایزنبرگ را به ذهن متبادر می‌کند. در آنجا که با فیزیک و تصویر ریاضی‌گون از جهان واقع سروکار داریم، تلاش هرچه بیشتر برای تعیین یکی از مؤلفه‌های حرکت الکترون به ازدست‌دادن مختصات مؤلفه دیگر منتهی می‌شود. اما آیا این مانعی برای تمامی پژوهش‌های خرد و کلان ریاضیدانان و فیزیک‌دانان بوده است؟ آیا بهتر است به دلیل رادیکالیسم و بنیادگرایی علمی از هرگونه پژوهش تاریخی دست‌بشوییم چرا که قطعیت تاریخی دست‌نیافتنی است؟ شناخت ما از گذشتگان که برای طی مسیرمان در حال بسیار مهم بوده با همین منابع تاریخی میسر شده است که در هر شکلی و با هر عمقی، در ارزیابی به‌عنوان منابع متقن و غیرقابل تردید، نسبی و حتی در برخی موارد مغرضانه و اشتباهند. با وجود انبوه شواهدی که به‌صورت یک حکم تاریخی منجر می‌شوند، نمی‌توان حکم را قطعی و مطلق دانست، زیرا تمامی احکام بشری در ظرف زمان و مکان معنادار هستند.

تعبیر کالینگوود از مفاهیم پیش‌داوری و بی‌طرفی مکمل سایر جزئیات دیدگاه وی از تاریخ تحلیلی است. «مراد من از پیش‌داوری تمایل به قضاوت درباره مسائل یا فیصله‌دادن آنها پیش از بررسی دلایل و شواهد است... تعریف من از پیش‌داوری این است که شخص میل داشته باشد جواب معینی به فلان مسئله، پاسخ درست از کار دربیاید» (کالینگوود، ۱۳۸۰: ۱۰). این تعریف معادل همان ورطه‌ای است که پژوهشگر ممکن است در آن گرفتار شود، یعنی پژوهش خویش را به نحوی پیش‌برد که فرضیه یا فرضیاتش ثابت شود. اما در عمل و با دید واقع‌بینانه آیا انسان بدون پیش‌داوری وجود دارد؟ واضح است که مورخ هنگام بحث درباره مسائلی که به خودش به‌عنوان انسانی در عرصه عمل مربوط می‌شود یا حتی منعکس‌کننده علایق و منافع اوست، ممکن نیست بدون پیش‌داوری بماند. انسان بدون پیش‌داوری انسان مرده است. طرح این موضوع برای آن است تا روشن شود مراد از پیش‌داوری دو منظور است که یکی مذموم و دیگری محتوم است. این پیش‌داوری محتوم است که مورخ را به موضوع خاصی برای پژوهش ترغیب می‌کند و اگر نباشد نه

تنها انگیزه برای پژوهش که برای سایر فعالیت‌های بشری نیز از بین می‌رود. «مورخ هرچه بیشتر فارغ از پیشداوری باشد، صلاحیتش برای بحث درباره موضوع کمتر می‌شود زیرا از تجربه‌ای که باید برای فهم موضوع بدان مجهز باشد بی‌بهره‌تر است» (کالینگوود، ۱۳۸۰: ۱۱). از نظر کالینگوود پیشداوری مورخ به معنای هدفمندی و علاقمندی به موضوع از سویی و داشتن اطلاعات پیشینی از سوی دیگر که آن را می‌توان معادل پیشینه پژوهشی در نظر گرفت، نه تنها مذموم نیست که ممدوح و حتی واجب است. مفهوم بی‌طرفی نکته دیگری است که کالینگوود در تکمیل توضیحاتش درباره پیشداوری به منزله مفاهیم لازم و ملزوم بدان اشاره می‌کند.

«معنای دیگری که می‌خواهم بررسی کنم خودداری از داوری اخلاقی یا ارزش داوری درباره واقعیات تاریخی است. به این معنا مورخ بی‌طرف کسی است که فقط کشف کند و بنویسد که چه در گذشته روی داد و افراد چه کردند بی‌آن که به خود اجازه دهد که بگوید این کار خوب بود و آن کار بد، و این شخص حق داشت و آن دیگری حق نداشت. این فکر که مورخ باید به این مفهوم کلمه بی‌طرف باشد به معنای آن است که او باید واقعیت‌ها را صرفاً به عنوان واقعیات بپذیرد و بدون دخالت سرشت و فطرتش در مقام موجودی اخلاقی با کنجکاوی علمی خالی از حب و بغض به آنها نگاه کند. تنها قانون اخلاقی قابل قبول برای او، قانونی است که خود او را موظف به پژوهش بی‌طرفانه کند» (کالینگوود، ۱۳۸۰: ۱۸).

در انتهای مقاله «آیا مورخ می‌تواند بی‌طرف باشد»، گویی کالینگوود به جمع‌بندی تمام آن چیزی پرداخته است که به طور مفصل در کل نوشته‌هایش در مورد «تاریخ تحلیلی» در پی شرح و بسط آن بوده است. در اینجا تعبیری وجود دارد که به منزله وصیت‌نامه این فیلسوف و نظریه‌پرداز تاریخ و هنر قابل اعتناست:

«ارزش‌ها تغییر می‌کنند، البته شاید نه بسیار سریع، انسان نیز تحت تأثیر شرایط زندگی تغییر می‌کند ولی نه با سرعت کافی. اگر نسلی احساس کند که ارزش‌هایش با ارزش‌های پدرانش تفاوت کرده است، مجبور است تاریخ را بازنویسی کند، آنچه را شکست محسوب بود، نسل جدید موفقیت خواهد دانست، آنچه را بازگشت به بربریت به شمار می‌رفت، نسل جدید پیروزی آرمان‌های والا به حساب خواهد آورد؛ آنچه را پیشرفت دانسته می‌شد، نسل جدید انحطاط و تباهی ارزیابی خواهد کرد. این ارزیابی مجدد و بازنویسی تاریخ ممکن است اقرار به ناکامی به نظر برسد، ممکن است نزد بعضی حکایت از آن کند که در تاریخ، پیشرفت پایدار و مطمئن دانش وجود ندارد؛ ولی چنین نیست؛ پیشرفت دانش هست اما صرفاً پیشرفت دانش نیست؛ پیشرفت کل نگرش اخلاقی و معنوی بشر است» (کالینگوود، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۱۹).

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله آراء نظریه‌پردازان مهم تاریخ‌تحلیلی - از هگل و کنت و کروچه تا پوپر و همپل و اکشات و باترفیلد - مورد طرح و نقد قرار گرفت و زمینه لازم برای ورود به نظریه تاریخ‌تحلیلی کالینگوود فراهم شد. در بخش اصلی مقاله جزئیات نظریه تاریخ‌تحلیلی کالینگوود و واکاوی در مفاهیم بنیادین آن تبیین شد. ارکان مهم این نظریه در قالب گزاره‌های زیر قابل ارائه هستند:

رویکرد اثبات‌گرایانه به تاریخ مورد قبول کالینگوود نیست. / موضوعیت تاریخ، افعال انسانی و آن هم افعال تاریخی انسان است؛ یعنی اعمالی که در شکل‌گیری تاریخ بشری مؤثر واقع شده‌اند. / افعال تاریخی انسان دارای دو جنبه‌اند: درونی و بیرونی که از جنبه بیرونی به جنبه درونی پی می‌بریم و از ظاهر رویداد به باطن آن می‌رسیم. / ذهن مورخ مهم‌ترین سرمایه در بازانديشی تاریخ به‌منظور تدوین تاریخ است و در فرآیند بازانديشی تاریخ، تخیل سازنده نقشی اساسی دارد. / بر مبنای انتظاری که کالینگوود از مورخ دارد باید بین مورخ در تعریف عام و مورخ مورد نظر وی تمایزی آشکار قائل شد که در این جستار عنوان «مورخ تحلیل‌گر» را برای آن در نظر گرفتیم. / مفهوم «کنش‌گری دوباره» مهم‌ترین ایده کالینگوود به منزله ابزار بازانديشی تاریخ در ذهن مورخ است. / تاریخ به منزله دانشی در حال تحول و تغییر دائمی است و بنابراین حکم و استدلال تاریخی وضعیتی همواره نسبی و غیرقطعی دارد. / در تدوین تاریخ و صدور حکم تاریخی تجهیز به شواهد و مدارک کافی یک ضرورت است و گرنه مورخ بازنده میدان جدل خواهد شد. / پیشداوری به معنای علاقمندی به موضوع پژوهش و برخورداري از زمینه معرفتی نسبت به موضوع نه تنها مذموم نبوده، بلکه محتوم و ضروری است. / رعایت اصل بی‌طرفی یک شرط قطعی در کار مورخ باید باشد.

نتیجه‌گیری کلی حاصل از این جستار نشان داد که نظریه تاریخ‌تحلیلی کالینگوود به منظور تدوین تاریخ، همچنان معاصریت دارد و دارای ارکان و مؤلفه‌های روشن و قابل فهمی است که امکان به کارگیری آن در تدوین تاریخ‌تحلیلی و نقد هر نوع تاریخ‌دیگر فراهم است. به علاوه در ارزیابی تمام ویژگی‌ها و جزئیات این نظریه، نقاط ضعف و کور آن ناچیزند اما از نقاط قوت کافی برخوردار است که البته در پرتو «کنش‌گری دوباره»، تمسک به تخیل سازنده، پرهیز از پیشداوری، رعایت اصل بی‌طرفی و تلاش و مجاهدت مورخ تحلیل‌گر، محقق می‌شود.

پی‌نوشت

۱. یک مکتب فلسفی است که تأکید بر وضوح و دقت در استدلال، استفاده متداول از منطق صوری، تجزیه مفهومی و همچنین توجه به ریاضیات و علوم طبیعی از ویژگی‌های آن هستند.
۲. هگل نویسنده‌گان تاریخ‌های دست اول را کسانی می‌داند که رویدادها و اوضاع هم‌زمان خود را به شکل اثری تصویری برای قوه تصور خواننده درمی‌آورند. از نظر او محتوای این تاریخ‌ها نمی‌تواند جامع باشد. در این نوع تاریخ‌نویسی روح نویسنده و روح کارهایی که او روایت می‌کند یگانه و یکسان است. از این رو او به اندیشیدن درباره خودش نیازی ندارد زیرا خود در روح رویدادها زیست می‌کند و از رویدادها برتر نمی‌رود. هگل دومین شیوه تاریخ‌نویسی را تاریخ‌اندیشیده می‌نامد. این نوع تاریخ تاریخی است که نویسنده از واقعیتی که در آن زیست می‌کند فراتر می‌رود و نه آنچه در زمان موجود بوده است بلکه آنچه را در روح موجود و حاضر است وصف می‌کند و به این جهت موضوع آن گذشته به نحو کامل است.
۳. درباره تاریخ مبتنی بر ذهن شلینگ توضیح مستقیمی به دست نیامد اما چکیده فلسفه او به درک نظریه‌اش درباره تاریخ باری‌رسان است: فلسفه شلینگ و فیثته تأثیر زیادی از آرای کانت پذیرفت. شلینگ معتقد بود که امر مطلق پیونددهنده میان سوژه و ابژه است و لذا سوژه یا انسان شناسا باید به درک این مطلقیت نائل شود. از همین رو وی برای آزادی انسان در ارتباط با امر مطلق اهمیت بسزایی قائل بود. به نظر شلینگ انسان با شناخت امر مطلق به خود مطلق می‌رسد.
۴. اهداف تحقیقات اجتماعی در سه دسته قرار می‌گیرد: ۱. علت‌کاوی و تبیین ۲. معناکاوی و تفسیر ۳. ارزش‌کاوی و نقد
۵. این واژه مرکب پیشنهاد نگارنده به جای دو واژه، توأمان مورد نظر کالینگوود است: «عامل تاریخ» که گاهی در متن مقاله از آن استفاده کرده‌ام.
۶. این کتاب اولین بار در سال ۱۳۶۹ توسط احمد آرام و در انتشارات سروش به فارسی ترجمه شده است.
۷. مسئله شناخت که همواره دغدغه اصلی کانت به شمار می‌رفت، او را بر آن داشت تا با الهام از انقلاب کپرنیک در عالم نجوم، جایگاه ذهن و عین را در منظومه معرفت‌شناسی خویش، تغییر دهد و با قول به محوریت ذهن، انقلابی در فلسفه پدید آورد. او با تشخیص گزاره‌های جدیدی به نام گزاره‌های ترکیبی پیشینی، که هم حاکی از عالم خارج و هم دارای کلیت و ضرورت‌اند، به بررسی و تبیین ممکن‌بودن شناخت در حوزه‌های ریاضیات محض، طبیعیات محض و مابعدالطبیعه پرداخت و به این ترتیب کوشید مشکلات ناشی از عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی را مرتفع سازد. در واقع کانت با قائل شدن به همکاری حس و فاهمه در نظام معرفت‌شناسی خویش، کوشید تا خود را از جزمیت موجود در عقل‌گرایی و شکاکیت برخاسته از تجربه‌گرایی برکنار دارد و راهی میانه در پیش گیرد. وجود عناصر پیشینی در شناخت، محور و مبنای فلسفه استعلایی کانت و انقلاب کپرنیکی او می‌شود. اهمیت انقلاب کپرنیکی کانت، تا جایی است که در تاریخ فلسفه محور و مبنا قرار می‌گیرد و تأثیری آشکار بر جریان‌های فکری پس از خود می‌گذارد. (نصیری، ۱۳۸۹: ۴۱)
۸. نظریه مُثُل یا نظریه ایده‌ها، برهان افلاطون است بر اینکه مُثُل (یا ایده‌های) غیرمادی (ولی بنیادین)، نمودار درست‌ترین واقعیت هستند. افلاطون تنها از زبان شخصیت‌های دیالوگ‌هایش (عمدتاً سقراط) از این حقایق سخن می‌گوید؛ شخصیت‌هایی که برخی مواقع می‌گویند که این مثل تنها اموری هستند که می‌توانند «دانش» را فراهم کنند؛ بنابراین فارغ از وضعیت جنجالی این نظریه، دیدگاه‌های خود افلاطون نسبت بدین نظریه مورد تردیدند. با این حال،

این نظریه، راه‌حلی کلاسیک برای مسئله کلیات است. نظریه مُثُل را بی‌تردید می‌توان نقطه ثقل و اتکای فلسفه افلاطون دانست که کل منظومه فکری وی، اعم از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، منطق، اخلاق، سیاست و حتی هنر بر مدار آن می‌چرخد.

۹. در فیزیک کوانتومی، اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، اظهار می‌دارد که جفت‌های مشخصی از خواص فیزیکی، مانند مکان و تکانه، نمی‌تواند با دقتی دلخواه معلوم گردد. به عبارت دیگر، افزایش دقت در کمیت یکی از آن خواص مترادف با کاهش دقت در کمیت خاصیت دیگر است. این عبارت به دو روش گوناگون تفسیر شده‌است. بنا بر دیدگاه هایزنبرگ، غیرممکن است که هم‌زمان سرعت و مکان الکترون یا هر ذره دیگری با دقت یا قطعیت دلخواه معین شود. بنا بر دیدگاه گروه دوم، که افرادی چون بالتین در آن قرار دارند، این عبارت راجع به محدودیت دانشمندان در اندازه‌گیری کمیت‌های خاصی از سیستم نیست، بلکه امری است راجع به طبیعت و ذات خود سیستم چنان‌که معادلات مکانیک کوانتومی شرح می‌دهد.

منابع و مأخذ

فارسی

- ادواردز، پل (۱۳۷۵). *فلسفه تاریخ، مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه*، ترجمه بهزاد سالکی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی. ۱۳۷۵.
- الیاسی، سمیرا (۱۳۷۵). «تخیل پیشینی و معرفت تاریخی: کالینگوود و ایده تاریخ». *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*. سال نوزدهم. دوره جدید. شماره ۲. پیاپی ۷۸.
- باربور، ایان (۱۳۶۲). *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: نشر دانشگاهی.
- برلین، آیزایا (۱۳۶۸). *چهارمقاله درباره آزادی*. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- پوپر، کارل (۱۳۹۲). *حدس‌ها و ابطال‌ها. رشد معرفت علمی*، ترجمه رحمت‌الله جباری. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۹۲.
- راین، آلن (۱۳۶۷). *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). *تاریخ در ترازو (درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری)*. تهران: امیرکبیر.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۰). «تبیین تاریخی چیست؟ (مروری بر کتاب «فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری»)»، *کتاب ماه و تاریخ و جغرافیا*. شماره ۴۸: ۱۷-۳.
- کار، ای. اچ. (۱۳۷۸). *تاریخ چیست*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- کالینگوود، ر. ج. (۱۳۸۵). *منهوم کلی تاریخ*. ترجمه علی اکبر مهدیان. تهران: نشر اختران.
- _____ (۱۳۸۰). «آیا مورخ می‌تواند بی‌طرف باشد؟» ترجمه عزت‌الله فولادوند. *بخارا*. شماره ۱۸: ۷-۱۹.
- گلکه، لئونارد (۱۳۷۹). «مبانی نظری جغرافیای تاریخی». ترجمه محمدجعفر جباری. *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. شماره ۳۸، ۳۰-۲۷.

۱۰۲ / جستاری در نظریه تاریخ تحلیلی رابین جرج کالینگوود / فرشاد عسگری کیا و سید سعید سیداحمدی زاویه

- نصیری، لیل (۱۳۸۹). «تغیاب کپرنیکی کانت». *پژوهش‌های فلسفی*. شماره ۱۸: ۶۷-۴۱.
- والش، و. ه. (۱۳۶۳). *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاء‌الدین علایی طباطبایی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- همپل، کارل (۱۳۶۹). *فلسفه علوم طبیعی*، ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: نشر دانشگاهی.

منابع لاتین

- Collingwood, R. G., *An Essay on Metaphysics*, Oxford, Oxford University Press, 1940.
- Collingwood, R. G., *The Limits of Historical Knowledge*, *Philosophical Studies*, Vol.3, No.10, 213-222, 1928.
- Collingwood, R. G., *The Idea of History*, Oxford, Oxford University Press, 205-217, 1946.
- Croce, Benedetto, *Aesthetics*, New York, Routledge, 1994.
- Mandelbaum, Maurice, *The Problem of Historical Knowledge*, Baltimore, John Hopkins University Press, 1938.
- Warrington, Marnie Hughes, *Fifty Thinker on History*, London and New York, Routledge, 34-40, 2014.

References in English

- Barbour, Ian. 1983. Science and Religion. Translated by Baha'uddin Khoramshahi. Publishing of University. (In Persian) (**Book**)
- Berlin, Isaiah. 1989. Four Papers on Freedom. Translated by Mohammad Ali Muwahid. Kharazmi, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Carr, E. H. 1378. What Is HISTORY? Translated by Hassan Kamshad. Kharazmi, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Collingwood, R. G. 1928. The Limits of Historical Knowledge. *Philosophical Studies*. Vol.3, No.10: pp 213-222. (In English) (**Journal**)
- Collingwood, R. G. 1940. *An Essay on Metaphysics*. Oxford University Press, Oxford. (In English) (**Book**)
- Collingwood, R. G. 1946. *The Idea of History*. Oxford University Press, Oxford.
- Collingwood, R. G. 2001. Can the historian be neutral?. Translation of Ezatollah Fooladvand, Bukhara, No. 18, 7-19. (In Persian) (**Journal**)
- Collingwood, R. G. 2006. *The Idea of History*. Translation of Ali Akbar Mahdian. Akhtaran Publishing, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Croce, Benedetto. 1994. *Aesthetics*. Routledge, New York. (In English) (**Book**)
- Edwards, Paul. 1996. Philosophy of History. Proceedings of the Encyclopedia of Philosophy. Translated by Behzad Saleki. Human Sciences Research Institute, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Eliasy, Samira. 2009. "Apriorical Imagination and Historical Knowledge: R.G.Collingwood's Idea of History". *Historical Perspective & Historiography*. 19th year. New Volume. No 2. 78. (In Persian) (**Journal**)
- Golcahi, Leonard. 2000. "Theoretical Foundations of Historical Geography". Translated by Mohammad Ja'far Jabari. *Ketab mahe Tarikh wa Goghrafia*. No. 30: 38-27. (In Persian) (**Journal**)
- Hempel, Carl. 1990. *Philosophy of Natural Sciences*, Translated by Hossein Masoumi Hamedani. University publication, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Mandelbaum, Maurice. 1938. The Problem of Historical Knowledge. John Hopkins University Press, Baltimore. (In English) **(Book)**
- Nasiri, Leila. 2010. " Enghelabe Coperniciye Kant ". Philosophical Research. No. 18: 67-41.
- Popper, Carl. 2013. Guesses and Falsities. Scientific Knowledge Growth. Translation by Rahmatollah Jabari. Publication of Sherkate Sahamiye Khas, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Rhine, Allen. 1988. Philosophy of Social Sciences. Translation of Abdolkarim Soroush. Scientific and Cultural Publication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Salehi, Nasrollah. 2001. "What is the historical explanation? (Review of the book "The Philosophy of History, Methodology and Historiography")", Ketab Mah wa Tarikh wa Geographia. No. 48. 17-3. (In Persian) **(Journal)**
- Walsh, and. E. 1984. An Introduction to Philosophy of History. Translated by Ziauddin Alaei Tabatabaei. Amir Kabir Publishing House, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Warrington, Marnie Hughes. 2014. Fifty Thinker on History. Routledge, London and New York. (In English) **(Book)**
- Zarrinkoob, Abdolhossein. 1983. Tarikh dar Tarazo(darbare Tarikhnegari , Tarikhnegari). Amir Kabir, Tehran. (In Persian) **(Book)**



An Inquiry in Analytic History Theory by Robin George Collingwood¹

Farshad Asgarikia²
Seyyed Saeed Seyyed Ahmadi Zavieh³

Received: 2019/1/19

Accepted: 2019/5/19

Abstract

Analytic History is a type of history knowledge. One of the most important theorists of history, which focuses on the analytic history approach, is Robin George Collingwood, a well-known British philosopher and historian, and an associate of analytic philosophy. This paper has attempted to criticize the views of important theorists of analytic history in order to provide the necessary ground for entering Collingwood's analytic history theory. This article seeks to investigate and answer the question of how far Collingwood's analytic history theory is working to compile the history of past events, and what are the elements of this theory. The conclusion from this research shows that Collingwood's analytic history theory for compiling history is still contemporary, and has clear and comprehensible components that can be used to compile analytic history and is provided for critique of any other kind of history. In addition, in assessing all of the features and details of this theory, its weaknesses and blindness are insignificant, but has strong strengths, which in the light of "re-enactment", the tendency toward constructive imagination, the avoidance of prejudices, observance of the principle of neutrality and effort and endeavor of analyst historian, will be done and these strengths have inspired some of the theorists and researchers following Collingwood.

Keywords: Analytic History, Collingwood, Analyst historian, Human Acts, Mind.

1. DOI: 10.22051/hph.2019.22897.1285

2. PhD Candidate in Art Research, University of Art, Tehran (Corresponding Author).
asgarikia@soore.ac.ir

3. Associate Professor, University of Art, Tehran. szavieh@art.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507